

جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)

ISSN 2345-2382

سال نخست، جستار شماره ۲۰؛ انتشار ۱۳۹۲/۷/۲۳

درباره نحوه موضوعیت نسبت دین و توسعه

محمدتقی جان محمدی

پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتابشناختی این اثر:

جان محمدی، محمدتقی (۱۳۹۲). درباره نحوه موضوعیت نسبت دین و توسعه، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال نخست، جستار شماره ۲۰. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.1/jostar20.pdf>

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: mrsi@chmail.ir

نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین»، به طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه تعالی بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: mobin.jostar@chmail.ir

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال نخست، جستار شماره ۲۰

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲/۵/۲۳

ISSN 2345-2382

درباره نحوه موضوعیت نسبت دین و توسعه

محمدتقی جان محمدی

نگارنده در این مقاله با تکیه بر رویکرد تحلیلی مقبول خود، نخست به معرفی انواع دیدگاه‌های رایج درباره نحوه نسبت میان دین و توسعه پرداخته است؛ سپس با تحلیلی مبتنی بر تمایز میان ابژکتیویته و سوژکتیویته این دو انگاره، نشان داده است که هیچ‌یک از آن دیدگاه‌ها به دلیل عدم توجه به تمایز مذکور، رهیافت درستی به نسبت میان این دو موضوع نداشته‌اند. در ادامه به بحث درباره موضوعیت و کیفیت نسبت واقعی میان دین و توسعه پرداخته شده است.

بی‌واسطه نیست. در سخن گفتن از نسبت میان «دین» و «توسعه»^۱ نیز عموماً همان گرایش اولیه خودنمائی می‌کند. تلقی اولیه از «دین» و «توسعه» به مثابه دو واقعیت مستقل، هم‌عرض و دارای نسبت مستقیم با هم، ناشی از عدم تدقیق در معانی این دو پدیده و اکتفا به دریافت و برداشت اجمالی و عمومی^۲ از آنها است. این در حالی

زمانی که از نسبت میان دو چیز سخن گفته می‌شود، ذهن ابتدا آن دو پدیده را مجزا و مستقل از یکدیگر و در عرض هم تصور می‌کند؛ سپس تلاش می‌کند نحوه‌ای از ارتباط را میان آنها کشف کند. گرایش اولیه آن است که این ارتباط مستقیماً راجع به آن دو پدیده باشد؛ ولی ارتباط میان دو چیز همیشه ارتباطی مستقیم و

۱. و به طور کلی در همه مباحثی که به نسبت میان دین و هر امر دیگری می‌پردازد که جنبه مدرن دارد.

۲. دریافت و برداشتی که وجاهت خود را از کاربری عملی آن مفاهیم اخذ کرده است.



است و نه امکانی؛ زیرا نوعی ارتباط علی میان آن‌ها قابل شناسایی است. در این موارد پدیده‌ها حیث تبعی به یکدیگر داشته و در برخی مقومات و محصولات مشترک‌اند و لذا بحث از تأثیر و تأثر در آن‌ها بحثی خنثی و به مثابه ذکر معلومات واضح است.

بسته به نوع نگرش راجع به دو پدیده دین و توسعه، بحث از نسبت میان آن‌ها می‌تواند در زمره دسته نخست و یا دسته دوم جای گیرد. عموم مباحثی که امروز درباره این موضوع ارائه می‌شود حاکی از آن است که مباحثه‌گران تلقی نخست از دین و توسعه را دارند و با همان تلقی، نسبت دین و توسعه را بررسی می‌کنند. البته این نوع تلقی برای ایشان آگاهانه نیست بلکه ناشی از عدم تدقیق در معانی و عدم وصول به رهیافت‌های صحیح و دقیق است. در مطلب حاضر تلاش خواهد شد ایده محوری برقراری نسبت میان دین و توسعه مبتنی بر تلقی دوم مورد تحلیل قرار گیرد. اجمال ایده یادشده این است که دین و توسعه نسبتی توافقی با یکدیگر دارند، یعنی دارای وجوه مشترک و اتحادی هستند؛ و نقطه برقراری این اتحاد و نیز وضع اشتراکات، همانا در انسان است.

پیش از پرداختن به مدعای فوق، بنا به ضرورت و برای تمهید بحث، لازم است مختصراً به معنای دو مفهوم ابژکتیویته و سوژکتیویته اشاره شود: منطبق با دیدگاه رئالیستی، امر

است که با تشخیص و تصریح مفهومی و عینی آن‌ها روشن می‌شود که نسبت میان دین و توسعه یک نسبت مستقیم نیست؛ بلکه نسبت میان آن‌ها «با و در» یک «واسطه» برقرار می‌شود که آن واسطه «انسان» است. برای تشریح مطلب دقت‌هایی لازم است.

در مقام تحلیل و فارغ از برخی جزئیات، نحوه نسبت میان امور را به طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که نسبت آن‌ها از نوع «تقابل» است و دسته‌ای که نسبت میان آن‌ها از نوع «توافق» و اتحاد است.^۱ در آنجا که میان دو پدیده نسبت تقابلی دیده می‌شود، در واقع فرض شده است که دو پدیده مستقل و در همه وجوه از یکدیگر منفک و متمایز هستند و اگر وجه مشترکی میان آن‌ها دیده می‌شود یا جنبه ذهنی و اعتباری دارد و یا در زمره مشخصه‌هایی است که جزو مقومات آن دو محسوب نمی‌شود. در این گونه موارد، تأثیر و تأثر میان دو امر دارای نسبت، امری امکانی است؛ یعنی در برخی موارد تأثیر و تأثر وجود دارد و در برخی موارد خیر. در مقابل، آنجا که نسبت و ارتباط میان پدیده‌ها توافقی و اتحادی باشد، فرض بر آن است که پدیده‌ها دارای وجوه مشترک و متحدی هستند که آن وجوه جزو مقومات آن‌ها محسوب می‌شوند. در این دسته، نسبت میان پدیده‌ها چیزی فراتر از تأثیر و تأثر است، چرا که ارتباط و برهم‌کنشی در اینجا امری ضروری

۱. اذعان به این دو دسته در مقام تحلیل و برای پیشبرد بحث است و در واقعیت عموماً میان امور وجهی از هر دو مشخصه دیده می‌شود.



گرفته و گزاره‌های مشابه درباره آن صادر شود و سوژکتیو امری است که صرفاً توسط یک شخص قابل شناسایی است. یعنی سوژکتیویته و ابژکتیویته معرفت‌شناختی به فردی و یا غیرفردی بودن شناخت راجع است. برای مقاصد مطلب حاضر همین حد از توضیح کافی به نظر می‌رسد.

مراد از توضیح فوق این بود که اشاره شود «دین» و «توسعه» امری هستند که می‌توانند هم به نحو ابژکتیو تعیین یابند و هم به نحو سوژکتیو. بنابراین هر بحث دقیقی راجع به نسبت میان این دو پدیده مستلزم تشخیص این دو تعیین خواهد بود.

در تعیین ابژکتیو، «دین» امر معین و ویژه‌ای است که از جانب «غیب» به صورت مجموعه‌ای از معارف و دستورات و شرایع برای انسان نازل می‌شود و همچون موجودی مستقل در برابر انسان قرار می‌گیرد. ویژگی بارز این دین احکام و ضوابط تحکیمی است که به نحو بیرونی خود را بر انسان و جامعه عرضه کرده و برای آنها «تکلیف» ایجاد می‌کند. ضمانت این تحکیم بیرونی، منشأ بودن و مرجعیت «غیب» است. به عبارت دیگر، دین ابژکتیو دینی است که با منطق تکلیف، تبعیت و پذیرش می‌طلبد. در تلقی عام، این تبعیت و پذیرش و نیز عمل منطبق بر احکام به معنای دین‌داری است.^۱ در اینجا توجه به این نکته ضروری است که دین توصیف‌شده هر چند که برای انسان نازل شده است و با فرض عدم

سوژکتیو امری است که به حسب ذات، وجودش به انسان وابسته است. یعنی نمی‌توان وضعیتی را تصور کرد که چنین امری فارغ از وجود انسان‌ها پدید آید. در مقابل، امر ابژکتیو امری است که وجودش مستقل از وجود انسان‌ها است. یعنی امر ابژکتیو به حسب ذات می‌تواند مستقل از وجود انسان‌ها تحقق یابد. به طور مثال درد، شادی و پول پدیده‌هایی هستند که به لحاظ هستی‌شناختی سوژکتیوند، چرا که توسط انسان‌ها پدید آمده‌اند و فرض وجود آنها در وضعیتی که انسان در آن غایب باشد ممکن نیست. در مقابل، کوه‌ها، دریاها، درختان و یا سایر موجودات طبیعی امری ابژکتیوند، چرا که وجود آنها مستقل از انسان است و می‌توان وضعیتی را تصور کرد که انسان‌ها نباشند ولی آنها تحقق داشته باشند. به طور خلاصه و در مقام ارائه یک معیار برای تشخیص، می‌توان گفت، امر سوژکتیو امری است که پدید آمدن آن با عاملیت انسانی ممکن است، حال آنکه امر ابژکتیو در پدید آمدنش عاملیت انسانی دخیل نیست. توجه شود که این بیان، بیانی اولیه و کلی است و برای فهم دقیق این دو مفهوم، رجوع به متون تخصصی و مفصل لازم است. ضمن اینکه این بیان صرفاً ناظر به ابژکتیویته و سوژکتیویته هستی‌شناختی است و شامل جنبه معرفت‌شناختی این دو مفهوم نمی‌شود. در جنبه معرفت‌شناختی، ابژکتیو امری است که توسط انسان‌های مختلف مورد شناسایی واحد قرار

۱. به طور کلی می‌توان گفت تلقی عموم از دین به مثابه «شریعت»، یک تلقی ابژکتیو است.



دین و توسعه با یکدیگر فرو می‌کاهد. در بحث سازگاری نیز هر چند مباحث صورت گرفته هم از موضع دین و هم از موضع توسعه طرح شده‌اند، ولی غالباً جهت‌گیری مباحث به گونه‌ای است که نشان دهد، دین امری بیگانه با دنیای جدید و تحولات نو نیست؛ و به نظر برخی حتی بدان ترغیب نیز می‌کند. در سطحی تقریباً بالاتر از این فقره، بحث از نسبت میان دین و توسعه (در تلقی ابژکتیو از آنها) به بحث از تأثیرگذاری این دو بر یکدیگر (و عمدتاً تأثیر دین بر توسعه) تحویل برده می‌شود. در هر دو فقره مذکور، عملاً بحث از نسبت میان دین و توسعه به بحثی صرفاً جانب‌دارانه تبدیل می‌شود که ناشی از مناقشات کلامی و ژورنالیستی است. قاعدتاً چنین بحثی چندان وجه تبیین علمی و بی‌طرفانه را به همراه نخواهد داشت. به طور کلی تحلیلگر و یا مباحثه‌کننده‌ای که با تلقی ابژکتیو به دین و توسعه می‌نگرد و نسبت میان آنها را تحلیل می‌کند، در اغلب موارد بنا دارد نشان دهد این دو نافی یکدیگر نبوده و تباین آنها به نحوی نیست که لزوماً به تقابل ختم شود؛ بلکه نوعی از تباین است که در آن دو گانه مزبور در عرض یکدیگر بر هم تأثیراتی دارند و در صورت رعایت برخی حدود، یکدیگر را «تأیید» می‌کنند. البته آن دسته از تحلیل‌ها و مباحث که دین و توسعه را به کلی نافی یکدیگر و ناسازگار و ناسنخ با هم می‌دانند نیز از مصادیق نگاه ابژکتیو به دین و

وجود انسان وجهی برای نزول آن قابل تصور نیست ولی «نزول برای انسان» دال بر سوژکتیو بودن این دین نیست، چرا که سوژکتیویته هستی‌شناختی منوط به عاملیت انسانی در ایجاد یک امر است و نه صرف «برای انسان بودن». دین یادشده ابژکتیو است زیرا ذات آن از مرجعی فرآنسانی (و شاید بهتر است گفته شود مرجعی غیبی) ناشی شده است.^۱ از سوی دیگر، «توسعه» نیز می‌تواند به صورت امری ابژکتیو تلقی شود. فهم عام از «توسعه» غالباً یک فهم ابژکتیو است. در این تلقی، توسعه به مثابه چیزی است که در موقعیت خاصی تحقق یافته است و به واسطه تحقق و یا عدم تحقق آن می‌توان جوامع و یا کشورهای مختلف را به توسعه یافته، توسعه نیافته و یا در حال توسعه و امثالهم تقسیم کرد و این صفت‌ها را به آنها نسبت داد. تلقی ابژکتیو از توسعه، توسعه را امری معین و تشابه‌پذیر می‌داند که قابل «تبعیت» و «تکرار» در موقعیت‌های مختلف است. تشابه‌پذیری و قابلیت تبعیت و تکرار بدان معنا است که توسعه نسخه‌ای اصل و مرجع دارد که پیش‌تر محقق شده و اینک قابل اشاره است و لذا می‌توان با تبعیت از آن، روگرفتی مشابه آن را ساخت؛ که در این صورت توسعه در موقعیتی جدید تحقق می‌یابد.

در تلقی ابژکتیو از دین و توسعه، غالباً بحث از نسبت میان این دو، به بحث سازگاری

۱. ما در اینجا در پی اثبات مصداق مرجعیت و مبدائیت دین ابژکتیو نیستیم و وارد دعاوی کلامی و فلسفی درباره آن نخواهیم شد. با توجه به مقصود، ورود به این مباحث کمکی به پیشبرد مطلب حاضر نخواهد کرد.



توسعه‌اند.^۱

گونه دیگری از تلقی درباره دین و توسعه بدین ترتیب است که یکی از آن‌ها را ابژکتیو و دیگری را سوژکتیو تلقی می‌کنند. معمولاً کسانی که با این رویکرد وارد بحث و تحلیل شده‌اند، نگاهشان به دین ابژکتیو و به توسعه سوژکتیو بوده است.^۲ در این حالت توسعه امر مشخص و متعین و تحقق‌یافته‌ای نیست که بتوان آن را به مثابه یک پدیده و یا یک واقعیت مجزا در نظر آورد. ولی در مقابل، دین حقیقتی متعین و مشخص است، که به واسطه شرایع و قواعدی که تأسیس کرده است، حق حکم دارد و افراد معتقد حکومت آن را پذیرفته‌اند. در اینجا توسعه محکوم اوامر دینی است؛ یعنی توسعه به مثابه آن چیزی است که شریعت در پی آن است. در این حالت هر چند توسعه در کلیت خود و در خارج از مصادیق ادیان گوناگون امری سوژکتیو است، ولی به محض ورود به درون هر یک از ادیان به امری ابژکتیو و معین تبدیل می‌شود. البته ابژکتیو شدن آن به معنای فعلیت یافتن آن نیست، بلکه به معنای مشخص و معین شدن ویژگی‌های آن و لذا قابل اشاره شدن آن است؛ که البته تحقق آن مطلوب آینده است. عموماً کسانی که این گونه از نسبت دین و توسعه سخن می‌گویند، به مانند غالب افرادی که در دسته نخست قرار می‌گرفتند، در موضعی کلامی

مستقرند و بحث‌های خود راجع به توسعه را پس از مقدمه‌ای منطقی و مختصر که دلالت بر سوژکتیو بودن توسعه است و برون‌دینی است با قرائتی درون‌دینی پیش می‌برند. لذا توسعه که مقدماتاً و به نحو ابزاری برای ایشان به مثابه امری سوژکتیو وارد تحلیل شده بود در جریان بحث به نحوی موجه‌نما به امری ابژکتیو تبدیل می‌شود. از نگاه ایشان توسعه امری است که شاخص‌های آن را دین و احکام و قواعد دینی معین می‌کند. این دین (به معنای شریعت) است که تعیین می‌کند توسعه چه باشد و چگونه محقق شود. بنابراین در اینجا نیز، نهایتاً دین و توسعه اموری منفک و متباین از هم می‌شوند که دومی همواره محکوم اولی است.

نگارنده هیچ‌یک از دیدگاه‌های فوق‌الذکر را در مورد نسبت دین و توسعه پی نمی‌گیرد؛ به دو دلیل عمده: نخست اینکه این دیدگاه‌ها تبیین صحیح و رضایت‌بخشی از «نسبت» میان دین و توسعه ارائه نمی‌دهند، دوم آنکه غالباً یا از موضعی کلامی ابراز شده‌اند و یا از موضعی ضد آن، و نگارنده نه در پی دفاع کلامی و نه در پی ضدیت با آن است. بر این دلایل، این نتیجه و دلیل تبعی را نیز می‌توان افزود که این مباحث خالی از توجه به مقام واقعیت عینی‌اند. مطلوب این مباحث پیروزی و فربهی در بحث نظری است و فایده چندانی بر آن مترتب نیست. در واقع،

۱. به دلیل آنکه شمار قائلین دیدگاه اخیر اندک است و یا چندان گرایش به بحث درباره آن ندارند و ترجیح می‌دهند به مباحث دیگری بپردازند، تفصیل آن مبتنی بر همین اجمال به خواننده آگاه واگذار می‌شود.

۲. نگارنده تا کنون با بحث و تحلیلی برعکس این حالت مواجه نشده است.

جایی خارج از وجود انسان برقرار شود. اما مراد از سوپژکتیو بودن دین و توسعه چیست؟ و نسبت میان این دو چگونه از ضمیر انسانی می‌گذرد و ارادهٔ انسان در برقراری آن چگونه دخیل است؟

انسان موجودی است که به اعتباری در دو ساحت می‌زید. این دو ساحت هم ویژگی طولی و هم ویژگی عرضی دارند. هم منطقاً بین آنها تقدم و تأخر هست و هم در یک برش مقطعی هر دو آنها تحقق دارند. ساحت نخست ساحتی است که انسان به مثابه یک مادهٔ خام تحت فعل عناصر ابژکتیوی قرار می‌گیرد که با آنها مواجهه یافته است. انسان در این ساحت پذیرنده است و به واسطهٔ آن، شاکله‌ای با مختصات کمابیش قابل تشخیص پیدا می‌کند. این پذیرندگی انسان از دو جانب است: یکی از جانب آموختنی‌ها و اندیشیدنی‌ها و دیگری از جانب نظامات و ترتیبات تربیتی و فرهنگی. البته چنین نیست که این دو کاملاً متمایز از یکدیگر باشند، بلکه با یکدیگر هم‌پوشانی و مشترکات فراوانی دارند (که شرح آنها در اینجا باعث اطالهٔ کلام خواهد شد). در پذیرش از هر دو جانب، هم ارادهٔ انسان و هم قدرت عقلانی او حاضر است. اما ارادهٔ و عقل انسان در ابتدا امری کاملاً بالفعل و مقدم بر پذیرندگی‌اش نیست، بلکه چیزی است که همراه با همین مواجهه و در جریان پذیرش و به نحوی دیالکتیکی فعلیت و کمال تدریجی می‌یابد. انسان پس از مواجهه با تعلیمات و نظامات ابژکتیوی که در محیط انسانی‌اش حضور دارند تحت فعل آنها قرار

مطلوب نهایی این مباحث نهایتاً به همان ویژگی کلامی‌اشان باز می‌گردد که همانا اثبات نظری حُسن و قوت یکی از طرفین نسبت است؛ حال آنکه اساساً هم دین و هم توسعه پدیده‌هایی ناظر به عینیت و تحقق زندگی انسانی‌اند و لذا نسبت میان آنها نیز باید فراتر از مباحث صرفاً نظری-جدلی مورد تأمل قرار گیرد.

در این مطلب تلقی سوپژکتیو از هر دو پدیدهٔ دین و توسعه مد نظر است. طبق این دیدگاه، نباید دین و توسعه را دو پدیدهٔ هم‌عرض و متباین از هم در نظر گرفت که هر یک به صورت خطی بر دیگری تأثیر دارد، بلکه نسبت میان آنها را باید در همان جایی جست که بنای برقراری این نسبت در آنجا پیریزی شده است؛ یعنی در انسان. توجه شود که این بیان به معنای آن است که برقراری این نسبت هم از ضمیر انسان می‌گذرد و هم ارادهٔ انسان معطوف به برقراری آن است. در اینجا چنین نیست که نسبت میان دین و توسعه به مثابه امری ابژکتیو و مستقل از انسان مکتشف تحلیل‌گر شود، بلکه اساساً این نسبت در انسان تولید شده و بدون انسان و ارادهٔ انسانی وجودش منتفی است. دین و توسعه در این طرز تلقی دو مفهوم‌اند که با انسان نسبت می‌یابند و بنابراین نسبت میان آنها نیز در انسان تحقق و معنا دارد. این انسان است که واسط و محمل برقراری نسبت می‌شود. دینی که با توسعه نسبت برقرار می‌کند (و نه دین از جهت هویت مستقل نازل‌شده‌اش) امری سوپژکتیو است. نسبت میان این امر سوپژکتیو با امر سوپژکتیو دیگری نظیر توسعه نمی‌تواند در



عقیدتی افراد جامعه نیز تشابهات و ساختارهای نسبتاً مشابهی را تداعی خواهند کرد. مراد از دین ابژکتیو پیش از این بیان شد. دین ابژکتیو یکی از عناصری است که در شکل‌دهی به شاکله انسان نقشی به سزا دارد. یعنی انسان در مواجهه با آن تحت فعل قرار می‌گیرد. اما نگارنده از دین دیگری نیز سخن به میان آورد که همان دین سوپژکتیو بود. دین سوپژکتیو حاصل مواجهه انسان است. یعنی دینی است که از انسان گذر کرده و ویژگی‌های شاکله انسانی را به خود گرفته است. شاید بتوان این دین را «دین فرهنگی» نامید، زیرا روح فرهنگ حاکم بر شاکله انسان در آن دمیده شده است. البته همان فرهنگی که خود مقید به دین بوده است. بنابراین دین سوپژکتیو دینی است که پس از مواجهه انسان و جامعه انسانی با دین ابژکتیو توسط انسان‌ها پدید می‌آید. البته عبارت «توسط انسان‌ها» در جمله اخیر دال بر آن نیست که این دین با عاملیت ارادی انسان پدید آمده است. در اینجا اراده محدود به مرحله تقویم شاکله انسانی است و نه تقویم دین. مراد از سوپژکتیو بودن این دین، گذر آن از انسان و تولید محصولی است که پذیرش دین ابژکتیو و نیز ایمان به آموزه‌های آن از عوامل شکل‌دهنده به دین سوپژکتیو است. بدون پذیرش و ایمان به آن آموزه‌ها، پدید آمدن دین سوپژکتیو امکان‌پذیر نخواهد بود. پس دو چیز برای این دین دوم نقش علت ضروری را دارند: «دین ابژکتیو» و «ایمان». مدعای ما در این بخش این است که انسان پس از مواجهه با دین

گرفته و شاکله خود را شکل می‌دهد. به طور خلاصه می‌توان گفت، ساحت نخست ساحتی است که در آن انسان به واسطه انفعال از محیط و عالم پیرامونی‌اش به لحاظ شخصیت و هویت تبدیل به آن چیزی می‌شود که هست. اما ساحت دوم ساحتی است که انسان در آن فعل می‌کند، یعنی عامل است. در این ساحت انسان آنچه را که «آن» شده است ظاهر کرده و بروز می‌دهد. در یک تحلیل منطقی خطی که مبتنی بر تقدم و تأخر باشد، ساحت دوم تابع ساحت نخست است؛ زیرا هویت و کیفیت اعمال توسط شاکله‌ای تعیین می‌شود که در ساحت نخست تقویم شده است. ولی در یک تحلیل پویا، این دو ساحت کاملاً بهم پیوسته و برهم مؤثرند و منطقی دیالکتیکی بر آن‌ها حاکم است. یعنی در صحنه واقع، شاکله انسان با یک فاصله زمانی متناسب خود تحت فعل آنچه که ساخته است نیز قرار می‌گیرد. در بیان نسبت میان این دو ساحت باید گفت شاکله‌ای که در ساحت نخست شکل گرفته است تبدیل به گذرگاهی می‌شود که اعمال و بروزات فعلی، فکری و عقیدتی انسان به واسطه آن تحدید و تعیین هویت شده و ظهور می‌یابد. نکته‌ای که ذکر آن در اینجا راهگشا است اینکه عموماً تعلیمات و نظاماتی که افراد یک جامعه تحت فعل آن‌ها قرار می‌گیرند یکسان و یا دست‌کم مشابه‌اند. به طور مثال افراد جامعه با یک زبان، تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و دین مواجه‌اند و لذا وجوه کلی ساختار شاکله افراد این جامعه نیز مشابه است. بنابراین بروزات فعلی، فکری و



انسانی هیچ موجودیتی برای توسعه چه مفهوماً و چه عیناً نمی‌توان متصور بود. هر آنچه که محصول فعل و فکر انسان باشد و بدون انسان پدید نیاید سوپژکتیو است. به عبارت دیگر، انسان در توسعه عاملیت دارد؛ چه در ساختن مفهوم آن و چه تصور ذهنی آن و چه تحقق عینی‌اش. ضمن اینکه آشکارا توسعه ناظر به امر مطلوب است و امر مطلوب صرفاً در نسبت با انسان معنا می‌یابد و لذا سوپژکتیو خواهد بود. حتی کسانی که تلقی مشخص و معین و محقق شده‌ای را به مثابه توسعه در نظر می‌گیرند، از آن به مثابه امر مطلوب یاد می‌کنند و لذا حتی برای ایشان نیز توسعه امری سوپژکتیو خواهد بود (البته به معنایی خاص و محدودتر از معنایی که در بالا مراد است).

با این توضیحات، به بحث اصلی خود بازگردیم. اگر توسعه امری سوپژکتیو است، نمی‌تواند با امری ابژکتیو بدون یک واسطه نسبت برقرار کند. هرگونه تلاش برای برقراری نسبت، میان توسعه و امور ابژکتیو بدون وساطت انسان محکوم به شکست خواهد بود. گذرگاه هر امر ابژکتیو به توسعه، انسان است. بنابراین گذرگاه دین به توسعه نیز انسان خواهد بود. ولی این دین همان‌گونه که گفته شد خود ابتدا به دین سوپژکتیو تبدیل شده و سپس با

ابژکتیو و ایمان به آن، محصولی را ظهور می‌دهد که سوپژکتیو است، چرا که حاصل گذر دین از سوژه است. پس دین سوپژکتیو امری مستقل از دین ابژکتیو نیست بلکه در امتداد آن بوده و به نوعی معلول آن است. این دین سوپژکتیو در ذیل فرهنگ و در نسبت به آن هویت یافته و متقابلاً نقشی در هویت‌بخشی به آن نیز دارد.

تحلیل دقیق روابط و تأثیرات میان دین ابژکتیو، شاکله انسانی و دین سوپژکتیو بسیار دشوار است. به سختی می‌توان نسب علی میان آن‌ها را به طور کامل تبیین کرد. این عناصر به نحو پیچیده‌ای درهم‌تنیده‌اند و لذا تنها راه تحلیل آن‌ها این است که تحلیل به تحلیل منطقی خطی فرو کاسته شود. بدیهی است چنین تحلیلی موجب ناگفته ماندن برخی ابعاد خواهد شد؛ ولی فعلاً گزیری از آن نیست.

حال لازم است مراد از سوپژکتیو بودن توسعه نیز تشریح شود. نگارنده در مطلب دیگری به تعبیری از سوپژکتیویته توسعه اشاره کرده است.^۱ در اینجا با توجه به توضیحاتی که ارائه شد نیاز چندانی به بحث مفصل احساس نمی‌شود. تنها ذکر چند نکته مؤید سوپژکتیو بودن توسعه خواهد بود: توسعه محصول فعل و فکر انسان است؛ و اساساً در نبود انسان و جامعه

۱. جان محمدی، محمدتقی (۱۳۹۲). درباره ماهیت واژگانی و مدلولی «توسعه»، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال نخست، جستار شماره ۱۲. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.1/jostar12.pdf>



یافته‌اند نادیده گرفت. بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های انسان بی‌ایمان نیز می‌تواند ریشه‌های دینی داشته باشد، چرا که انسان بی‌ایمان هم مقید به فرهنگ است؛ و فرهنگ‌ها در طول تاریخ و در هر مقطعی از زمان و مکان تعاملات غیرقابل انکاری با دین داشته‌اند. البته این موارد به رغم اهمیت فراوان در حال حاضر از موضوع بحث ما خارج‌اند.

اجازه دهید بحث دربارهٔ موقعیت‌هایی پی گرفته شود که در آن‌ها «ایمان» از ضروریات و ستون‌های زندگی افراد تلقی می‌شود. انسان باایمان جهانی در خود محقق می‌کند که متفاوت از جهان انسان بدون ایمان است. این ایمان به مثابه اصلی اساسی که مقوم حرکت هویتی انسان است، در هر لحظه از انسان چیزی جدید می‌سازد و لذا این انسان جدید در مقام فعل و ظهور، ظهور متفاوتی از انسان بی‌ایمان خواهد داشت. فعل از منشائی صادر می‌شود و ویژگی‌های همان منشأ را ظهور می‌بخشد. اگر منشأ صدور فعل، تحت ایمان واقع شده و به واسطهٔ ایمان هویت یافته باشد لذا فعل او نیز در قالبی متناسب با آن شکل خواهد یافت. در اینجا ایمان سبب می‌شود دین (دین سوژکتیو) به جنبه‌ای از جنبه‌های فرهنگ تبدیل شود که دارای جامعیت و کلیت است و انسان به واسطهٔ آنکه تحت فعل آن است منشأ صدور افعال خاص و متفاوتی است. انسانی که تحت فعل چنین فرهنگی است، در فاعلیت خود به مطلوب‌هایی نظر دارد که کاملاً سوژکتیوند و البته تحت آن فرهنگ و تربیت که دین از اجزای مقوم آن است شکل گرفته‌اند.

توسعه نسبت می‌یابد. نسبت میان توسعه و دین سوژکتیو نسبتی اتحادی است، یعنی میان مقومات آن‌ها ضرورتاً اشتراک و وحدت درونی برقرار است. به عبارت دیگر وجود نسبت میان این دو نه امری بیرونی و امکانی که امری ضروری و عینی است. در اینجا میان دین و توسعه نمی‌توان انفکاک برقرار کرد؛ چه آنکه برقراری هر گونه انفکاک به معنای عدول از معنای توسعه و حرکت در خلاف آن خواهد بود. زیرا مفهوم توسعه توسط انسانی تقویم شده است که دین سوژکتیو یکی از عوامل تعیین‌کنندهٔ شاکلهٔ اوست. همین شاکله است که می‌گوید توسعه چه باشد و چگونه تحقق یابد. شاکلهٔ انسان برای این تعیین به هیچ روی نمی‌تواند از دین سوژکتیو فراغت یابد. عزل توجه از دین سوژکتیو برای انسان امری ناممکن است زیرا دین سوژکتیو از ذاتیات شاکلهٔ انسان است.

اما نکته‌ای کلیدی در اینجا وجود دارد و آن «ایمان» است. بنیاد این نسبت و نیز شدت و قوت آن در عنصر «ایمان» نهفته است. این ایمان به آموزه‌های دینی است که باعث تقرر دین سوژکتیو در انسان و نقش‌آفرینی فرهنگی آن می‌شود. فقدان ایمان به معنای فقدان دین سوژکتیو است و به تبع آن تقویم توسعه با عاملیت عواملی غیر از دین و انگاره‌های دینی صورت خواهد پذیرفت. در جایی که ایمان نباشد، دین صرفاً دین ابژکتیو خواهد بود و دین ابژکتیو با توسعه هیچ نسبتی ندارد. البته در این خصوص نباید وجوهی از آموزه‌های دینی را که در دیگر قالب‌های فرهنگی ویژگی سوژکتیو

مجموعه است. البته باید متذکر شد که این جزء به دلیل آنکه حاوی بنیادی‌ترین مسائل است و اساسی‌ترین اصول و آرمان‌های انسان را شکل می‌دهد و بنیان وجودی آدمی و مبدأ و معاد را مشخص می‌کند و نیز معطی یک جهان‌بینی همه‌گیر و جامع است لذا بر همه اجزای دیگر تأثیر بلامنازع دارد و اغلب عناصر دیگر نسبت به آن جنبه فرعی می‌یابند و لذا از جهت تأثیر اصل در فرع، خود بر روی دیگر عناصر تأثیر گذاشته و حتی در آن‌ها اعمال‌گزینش، تغییر و تعدیل می‌کند؛ ولی به هر حال نمی‌تواند همه آن‌ها را حذف کند. شاید برخی عناصر قابل حذف باشند ولی همه آن‌ها خیر. زیرا سوپژکتیویته خود دین در شبکه‌ای از همین عناصر تحقق می‌یابد و بدون وجود چنین شبکه‌ای جایگاه خود آن نیز متزلزل خواهد شد. از تکرار این نکته مهم ناگزیریم که سیطره دین و جهان‌بینی دینی و اصول اساسی و بنیادین آن بر اجزای مذکور به واسطه «ایمان» است. ایمان حلقه اتصال و وحدت همه این اجزاست. بدون حضور عنصر ایمان همه این بنا فرو خواهد ریخت.

توسعه پدیده‌ای متفاوت از پدیده‌های تحت فعل آدمی است. توسعه امری است که در آن «خواست بهبود» نهفته است. این یعنی توسعه نیازمند نوعی «فراروی» از وضع موجود است. حال آنکه فعل انسان همواره محصول شاکله هویتی و عناصر سوپژکتیو مقوم آن است و نتیجه آن همواره همان خواهد بود که اکنون هست. یعنی فراروی از وضع موجود به خودی

مطلوب‌های انسان یادشده به همراه تدابیری که برای تحقق آن در پیش می‌گیرد، پدیده‌ای به نام توسعه را مفهوم می‌بخشد که تماماً محصول آدمی است. بنابراین ملاحظه می‌شود که هم دین و هم توسعه در مقام نسبت با یکدیگر ویژگی‌های مشترک درونی و ضرورتاً توافقی و یا اتحادی می‌یابند، یعنی دین از آن جهت با توسعه نسبت دارد که توسعه محصول فعل آدمی است و آدمی تحت قید و فعل آن فرهنگی است که دین سوپژکتیو از مقومات آن است؛ و این فرهنگ به واسطه ایمان تابعین خود جهانی متفاوت از جهان‌های دیگر دارد.

همان‌گونه که گفته شد، دین ابژکتیو هم وجود دارد که منشأ دین سوپژکتیو است، ولی نکته در اینجاست که در مقام تحلیل نسبت میان دین و توسعه، اصالت نسبت به سوپژکتیویته دین ارجاع دارد و نه ابژکتیویته آن. نسبت دین ابژکتیو با توسعه به وساطت دین سوپژکتیو و به وساطت انسان است.

در اینجا پرداختن به مسئله‌ای دیگر ضروری می‌نماید: انسان در ساحت فاعلیت خود و در قالب شاکله‌ای که معرف هویت اوست فعل می‌کند. آیا همه افعال انسان با ایمان در این ساحت صرفاً مقید و در قالب دین سوپژکتیو تحقق می‌پذیرد؟ خیر. چنین نیست که شاکله هویتی انسان، ولو انسان با ایمان، صرفاً در مواجهه با دین شکل گرفته باشد. شاکله و هویت انسان در مواجهه با همه اجزای محیط، فرهنگ و عالم انسانی شکل گرفته است و لذا فعل انسان هم ظهور فعلیت همه اجزاست. دین جزئی از این



تابع فعلیت زیست‌بوم کرده باشند بلکه فاعلیت خود را تابع کمال فرهنگ و دین کرده و برای حرکت به آن سو دست به تدبیر و اقدام می‌زنند. اگر ایشان افرادی تعالی‌خواه مبتنی بر جهان‌بینی مسلط دین باشند، خواه‌ناخواه دین‌دارانی خودساخته‌اند و یا در مسیر خودساختگی‌اند که تلاش می‌کنند در وضع نامطلوب فعلی اولاً خود را به سر حد مطلوبی از کمال هدایت کنند و ثانیاً دست به کار حرکت در جامعه شوند. یعنی از کمال فردی به دامن توسعه جمعی و جامعه می‌گرایند. این کار ممکن نخواهد شد مگر با بنیان نهادها و تأسیس سازمان‌هایی درخور که این افراد پیشرو در رأس آن پیگیر تحقق جهان مطلوب شوند.

خود از آن حاصل نخواهد شد. پس چاره در چیست؟ و نقش دین در این میان کدام است؟ رهیافت پاسخ به این سؤال در ذات آرمان‌خواه و تعالی‌جوی انسان نهفته است. انسان موجودی ذاتاً فرارونده و نقاد است. او همواره وضع موجود را نقد کرده و به فراروی از آن مشتاق است؛ ولی هم نقد و هم فراروی او لزوماً در قالب همان شاکله هویتی صورت می‌گیرد. البته این شاکله هویتی امری ثابت و بلا تغییر نیست، بلکه همواره می‌تواند در پویایی باشد. خواست انسان برای وضع و امر بهتر او را به تدابیر جدید سوق می‌دهد. غایتی را می‌طلبد که با امروز او فاصله دارد. او از امروز به فردای مطلوب می‌اندیشد و آن را مطالبه می‌کند و برای تحقق این طلب شتاب می‌گیرد. ولی هم مطلوب او و هم تدبیر او از گذر شاکله هویتی و اجزای سوژکتیو آن و به ویژه فرهنگ و دین می‌گذرد. جز این ممکن نیست، چرا که انسان، جهان بیرون را مطابق جهان درونی خود می‌بیند. اما این کار چگونه می‌تواند ممکن شده و جامعه عمل به خود بیوشد؟

عملی شدن جهان مطلوبی که ذکر آن رفت کاری دشوار است و اندیشه‌ها و همت‌هایی بلند می‌طلبد. عملی شدن جهان مطلوب به انسان‌هایی نیاز دارد که «پیشرو»ند. انسان‌های پیشرو مصلحانی‌اند که متولی توسعه و تحقق جهان مطلوب مبتنی بر فرهنگ، دین و به طور کلی زیست‌بوم انسانی می‌شوند. ایشان تحت زیست‌بوم خود هویت یافته‌اند، ولی ویژگی‌های شخصی‌اشان ایشان را طالب کمال مطلوب می‌کند. یعنی چنین نیست که آن‌ها فعل خود را